

واکاوی جایگشت نقش امنیتی ایالات متحده با چین در خلیج فارس

محمد احمدی نیا^۱

غفار زارعی^{۲*}

علی محمد حقیقی^۳

DOI:10.22034/ir.2022.297021.2012

۹۵

چکیده

برداشت‌ها در خصوص تمایل ایالات متحده به خروج از خلیج فارس با این پرسش همراه است که خلاء قدرت احتمالی ناشی از این رویداد را قدرت‌های نوظهوری همچون چین و روسیه پر خواهند کرد؟ مقاله حاضر به‌طور مشخص به دنبال پاسخی مناسب برای این پرسش برآمده است که «آیا افزایش علائق اقتصادی چین در خلیج فارس به اتخاذ سیاست امنیتی فعال از سوی پکن در این منطقه منجر خواهد شد؟ و چرا؟» بر پایه فرضیه مقاله «از آنجاکه ورود به چالش‌های پیچیده امنیتی خلیج فارس در تضاد با سیاست پکن مبنی استفاده حداکثری از ظرفیت‌های تجاری در جهت ارتقای اهداف راهبردی ملی قرار دارد، دیپلماسی اقتصادی چین در خلیج فارس در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت به اتخاذ سیاست امنیتی فعال این کشور در منطقه منجر نخواهد شد.» یافته‌های مقاله که با روش‌شناسی استنتاجی ذیل نظریه پوشش راهبردی به دست آمده، ضمن تصدیق فرضیه مقاله با این نتیجه همراه است که ارتقای منافع اقتصادی چین در منطقه و تلاش این کشور برای نفوذ بیشتر در کشورهای منطقه با توسل به راهبرد مصون‌سازی به‌طور بالقوه می‌تواند به تدریج و در طولانی‌مدت به پایان هژمونی ایالات متحده در خلیج فارس منجر شود. این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی (کیفی) بوده و در فرایند تحلیل یافته‌ها از روش‌شناسی استنتاجی استفاده شده است. گردآوری اطلاعات نیز با استفاده از روش کتابخانه‌ای با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی صورت پذیرفته است.

واژگان کلیدی: ایالات متحده، پوشش راهبردی، چین، خلیج فارس، دیپلماسی اقتصادی.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران (نویسنده مسئول)

* ghafarzarei@yahoo.com

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد لامرد، دانشگاه آزاد اسلامی، لامرد، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۸/۲۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۴/۲



فصلنامه

پژوهش‌های

روابط بین‌الملل،

دوره (سال) ۱۱،

شماره ۳، پیاپی ۴۲،

پاییز ۱۴۰۰

صفحات: ۹۵-۱۱۸

مقدمه

طی یک دهه گذشته، چین به طور قابل توجهی ردپای اقتصادی خود را در خاورمیانه به ویژه در خلیج فارس افزایش داده و به بزرگترین شریک تجاری و سرمایه‌گذار خارجی بسیاری از کشورهای منطقه تبدیل شده است. با اینکه مناسبات میان پکن و دولت‌های ساحلی خلیج فارس هنوز به سطح همکاری‌های نظامی و امنیتی نرسیده است، اما حضور اقتصادی رو به رشد چین در خلیج فارس به طور بالقوه می‌تواند نفوذ سیاسی و امنیتی پکن در منطقه را ارتقا بخشد. از این رو انتظار می‌رود که به دنبال گسترش منافع اقتصادی و رشد دارایی‌های پکن در خلیج فارس، نقش چین نیز در ثبات امنیتی و پویایی‌های سیاسی منطقه به ویژه در رابطه با موضوع‌هایی همچون انعقاد پیمان‌های راهبردی، امنیت دریانوردی، فناوری‌های پایش و فروش تسلیحات به تدریج افزایش یابد. همزمانی تقویت حضور مالی و اقتصادی چین در کشورهای ساحلی خلیج فارس با ظهور شواهد و نشانه‌های قوی مبنی بر کاهش اهمیت خلیج فارس در تأمین نیازهای انرژی و متعاقب آن در سیاست خارجی و راهبردهای امنیتی واشنگتن پس از یک دوره حضور مستقیم فراگیر ایالات متحده در خلیج فارس و نفوذ طولانی‌مدت و بلامعارض این کشور بر معادلات امنیتی منطقه نیز گمانه‌زنی‌ها در خصوص تقویت نقش سیاسی و امنیتی و حتی نظامی چین در این منطقه از جهان را افزایش داده است.

در حقیقت، منطق آنارشیک حاکم بر نظام بین‌الملل ایجاب می‌کند که در صورت افزایش قابل توجه حجم منافع و سرمایه‌های چین در خلیج فارس، پکن رأساً برای حفاظت از آنها وارد عمل شود. به عبارت بهتر، اگر منافع و دارایی‌های چین در خلیج فارس به اندازه‌ای ارتقا یابد که نزد پکن حیاتی قلمداد شود، تداوم رویکرد کنونی چین مبنی بر تعقیب راهبرد احاله مسئولیت تأمین امنیت آنها به ایالات متحده دیگر ممکن نخواهد بود. این در حالی است که خلیج فارس هم در تأمین انرژی موتور پیشرفت اقتصادی چین و هم در تضمین موفقیت ابتکار کمربند و راه^۱ در هر دو بعد دریایی (راه ابریشم دریایی^۲) و قاره‌ای (کمربند اقتصادی راه ابریشم^۳) نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا

1. Belt and Road Initiative (BRI)
2. Maritime Silk Road
3. Silk Road Economic Belt

می‌کند. بنابراین از آنجا که بخش عمده‌ای از آینده اقتصادی و جایگاه پکن در نظم جهانی به تأمین پایدار انرژی و سرنوشت ابرطرح اقتصادی راه ابریشم جدید وابسته است، خلیج فارس منطقه‌ای حیاتی برای چین محسوب می‌شود. دگرگونی بنیادی در ژئوپلیتیک انرژی خلیج فارس و تحول اساسی در سلسله‌مراتب بازیگران اقتصادی از جمله مصرف‌کنندگان عمده منابع انرژی و شرکای تجاری و سرمایه‌گذاری کشورهای ساحلی، چارچوب‌های امنیتی گذشته را به تدریج از حیث انتفاع ساقط خواهد نمود و معماری امنیتی تازه‌ای را می‌طلبد. علاوه بر این، تشدید رقابت‌های ژئوپلیتیک چین و ایالات متحده در مناطق گوناگون به ویژه در شرق آسیا و بروز جنگ‌های تجاری متعدد میان این دو کشور نیز می‌تواند انگیزه‌های پکن برای حضور سیاسی و امنیتی در خلیج فارس را به رغم بی‌میلی اولیه مقام‌های چینی تقویت نماید.

با همه این تفاسیر و صرف‌نظر از توجیه ضرورت نقش‌آفرینی امنیتی چین در خلیج فارس، مهم است که دریابیم آیا چین به‌لحاظ سیاسی آماده یا مایل به ایفای نقش یک بازیگر امنیتی اصلی در منطقه هست؟ در تلاش برای پیوند این موضوع با منافع اقتصادی چین در منطقه، مقاله حاضر به‌طور مشخص به دنبال پاسخی مناسب برای این پرسش برآمده است که «آیا افزایش علایق اقتصادی چین در خلیج فارس به اتخاذ سیاست امنیتی فعال از سوی پکن در این منطقه منجر خواهد شد؟ و چرا؟» برای این منظور باید ابتدا به چند پرسش فرعی پاسخ داد. نخست اینکه آیا اساساً تغییر نقش امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس و کاهش حضور مستقیم این کشور در منطقه تا چه اندازه با واقعیت منطبق است؟ دوم اینکه منافع ایالات متحده و چین در خلیج فارس چگونه به یکدیگر تلافی پیدا می‌کنند و چگونه از یکدیگر قابل تفکیک هستند؟ و سوم اینکه چشم‌انداز مناسب راهبردی چین با کشورهای خلیج فارس در مقایسه با ایالات متحده چیست؟ پاسخ اولیه مقاله به پرسش اصلی بر پایه شواهد موجود، استدلال‌های بدوی و مطالعات اولیه ادبیات موضوع این است که «چون ورود به چالش‌های پیچیده امنیتی خلیج فارس در تضاد با سیاست پکن مبنی استفاده حداکثری از ظرفیت‌های تجاری در جهت ارتقای اهداف راهبردی ملی قرار دارد، دیپلماسی اقتصادی چین در خلیج فارس در کوتاه‌مدت یا میان‌مدت به اتخاذ سیاست امنیتی فعال این کشور در منطقه منجر

نخواهد شد.» در حقیقت، راهبرد پکن مبنی بر عدم جانبداری فعال از طرفین مناقشه‌های حاد سیاسی، امنیتی و نظامی و نیز پرهیز از هزینه‌های غیرضروری مقابله با هژمونی بخشی از دستور کار بزرگتر رشد اقتصادی چین برای انتفاع حداکثری است. اتخاذ سیاست امنیتی فعال چین در خلیج فارس علاوه بر اینکه نیازمند مدیریت دقیق و مداوم و بنابراین انحراف از اولویت‌های اقتصادی است، جانبداری دست‌کم ضمنی از یکی از دو قدرت منطقه‌ای (یعنی ایران و عربستان سعودی) و نیز تحریک برداشت‌های ضد هژمونی گرایانه نزد واشنگتن و کل جهان غرب را نیز گریزناپذیر می‌سازد.

رویکرد چین برای تأمین منافع اقتصادی در حال رشد خود در خلیج فارس و تضاد آن با اتخاذ سیاست امنیتی فعال در منطقه را می‌توان به خوبی ذیل نظریه «پوشش (مصونیت) راهبردی»^۱ تبیین نمود. این پژوهش از نوع توصیفی-تحلیلی (کیفی) بوده و در فرایند تحلیل یافته‌ها از روش‌شناسی استنتاجی استفاده شده است. گردآوری اطلاعات نیز با استفاده از روش کتابخانه‌ای با تکیه بر داده‌های عینی-تاریخی صورت پذیرفته است. چارچوب مفهومی خاص حاکم بر این مقاله را نظریه پوشش راهبردی تشکیل می‌دهد که در ادامه توضیح داده شده است.

۱. چارچوب نظری: نظریه پوشش راهبردی

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به ظهور یک سیستم بین‌المللی تک قطبی به رهبری ایالات متحده منجر شد. در مقیاس بزرگ، توانایی‌های متعادل‌کننده دیگر قدرت‌های بزرگ، همانطور که از سوی نظریه‌های توازن قدرت پیش‌بینی شده است، تا این لحظه اتفاق نیفتاده است. زیرا این امر با توجه به برتری نظامی بسیار زیاد ایالات متحده بسیار پرهزینه است و هیچ دولتی حاضر به پرداخت این هزینه نیست. با این وجود، دولت‌ها ضمن پرهیز از رویارویی مستقیم با رهبر سیستم، سعی کرده‌اند تا توانایی‌های رقابتی خود را تا حد ممکن بهبود بخشند. در این زمینه، راهبردهایی مانند ایجاد توازن نرم^۲ (به معنای استفاده از ابزارهای غیرنظامی برای مقابله یا تضعیف رهبر سیستم) یا گریز از

1. Strategic Hedging
2. Soft Balancing

مرکز^۱ (تمایل به استقلال عمل در مسایل امنیتی و هدایت سیاسی خارجی مستقل از هژمون) معرفی شده‌اند (Layne, 2006: 9). با این حال، چنین راهبردهایی لزوماً بر حسب شرایط و ویژگی‌های خاص نظام بین‌الملل موجود تعریف نشده‌اند و برای فهم تغییرات احتمالی در توازن قوای موجود و پیش‌بینی دگرگونی‌های آتی مناسب نیستند. برای این منظور می‌توان از مفهوم پوشش راهبردی یا کسب مصونیت راهبردی که از سوی تسمن^۲ و ولف^۳ ارائه شده است، بهره برد. پوشش راهبردی به شیوه کسب و حفظ منافع بازیگران قدرتمند غیر هم‌سو با قدرت هژمون (دولت‌های دریف دوم^۴ یا قدرت‌های نوظهور^۵) در یک نظام تک قطبی رو به تکرار اشاره دارد (Vennet and Salman, 2018: 5). رفتار پوشش راهبردی دولت‌های دریف دوم را می‌توان به مثابه توافق ضمنی آنها با قدرت هژمون در نظر گرفت. قدرت‌های نوظهور از مواجهه نظامی مستقیم با قدرت هژمون پرهیز می‌کنند و قدرت هژمون هزینه تأمین کالاهای عمومی از جمله امنیت عمومی جهانی را پرداخت می‌نماید.

پوشش راهبردی یک حوزه نظری در حال ظهور در علم روابط بین‌الملل است که بیشتر در دیپلماسی اقتصادی جمهوری خلق چین در خاورمیانه اعمال شده بود (Salman and Geeraerts, 2015: 102). این مفهوم همچنین از سوی نویسندگان و پژوهش‌گران روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی بین‌المللی در گستره فراتری از سیاست خارجی این کشور از جمله برای اشاره به تأمین امنیت منطقه‌ای در آسیا-اقیانوسیه، امنیت انرژی چین و امنیت ملی چین در معنای کلی آن نیز به کار رفته است. مفهوم پوشش راهبردی که در اصل در امور مالی شرکت‌ها در رابطه با مدیریت ریسک استفاده می‌شود در ادبیات دانشگاهی روابط بین‌الملل به طور کلی با نظریه توازن واقع‌بینانه قدرت ارتباط نزدیک دارد. از این چشم‌انداز، راهبرد پوشش یا مصونیت در میانه طیفی قرار می‌گیرد که یک سر آن را توازن‌سازی و سر دیگر را دنباله‌روی تشکیل می‌دهد (Kuik, 2016: 502). تسمن و ولف (2011: 216) این مفهوم را در معنایی نسبتاً

1. Leash-slipping
2. Brock Tesman
3. Wojtek Wolfe
4. Second-Tier States
5. Emerging Powers

مضیق جهت «تبیین ساختاری رفتار رقابتی دولت‌های ردیف دوم در یک نظام تک قطبی» به کار می‌برند و آن را به مثابه یک توسعه ساختاری واقعی از نظریه موازنه قدرت سنتی توصیف می‌کنند که بسیاری از بینش‌های ارزشمند رویکرد موازنه‌سازی نرم را در خود جای داده است. تسمن (203: 2012) اگرچه در تعریف پوشش بر تمایز آن با موازنه‌سازی در برابر هژمون و دنباله‌روی از هژمون تأکید دارد، اما کاربرد و حوزه اطلاق این مفهوم را با توضیحات خود محدودتر می‌سازد. وی توضیح می‌دهد که پوشش راهبردی از سوی دولت‌های ردیف دوم در یک نظام تک قطبی غیرمتمرکز و روبه تکرار مورد استفاده قرار می‌گیرد، یعنی نظامی که در آن توانایی هژمون برای تولید قدرت در حال کاهش است. همان‌گونه که پیشتر نیز گفته شد، پوشش راهبردی به مثابه یک نظریه دانشگاهی با شبیه‌سازی رفتار چین در برابر ایالات متحده به ویژه در خاورمیانه و شرق آسیا تدوین شده است.

بنابراین اگرچه این مفهوم در معنای اخص خود به رویکرد موازنه‌سازی نرم چین با هدف حثی‌سازی و مقابله با نفوذ ایالات متحده اشاره دارد، اما به لحاظ نظری به بخش عمده‌ای از رفتارهای غیر خصمانه و در عین حال غیر دنباله‌روانه قدرت‌های ردیف دوم در برابر قدرت هژمون نیز قابل تعمیم است. بر پایه این تعریف، پوشش راهبردی به شیوه‌های غیر نظامی و به ویژه از طریق رفتارهای اقتصادی، دیپلماتیک و نهادی رقابتی با هدف تضعیف ظرفیت عملیاتی قدرت هژمون دنبال می‌شود (Kizekova, 2017: 146). از این منظر، پوشش راهبردی یک رهیافت تعامل دو و چندجانبه به شمار می‌آید که از انواع راهبردهای مبتنی بر دنباله‌روی از قدرت برتر و یا موازنه‌سازی در برابر قدرت برتر چه به شکل سخت و چه نرم آن قابل تمیز است (Garlick and Havlova, 2020: 3-4). نظریه پوشش راهبردی محدوده تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها را از مسایل صرفاً ژئوپلیتیک و امنیتی فراتر می‌برد و منافع راهبردی کشورها را با دستاوردهای اقتصادی آنها پیوند می‌زند. پوشش راهبردی در درجه نخست با هدف کاهش ریسک از طریق متنوع‌سازی سرمایه‌گذاری‌ها و منافع راهبردی با تکیه بر ظرفیت‌های دیپلماسی اقتصادی اتخاذ می‌شود و امنیت ملی را تا حد زیادی معادل منافع ملی در نظر می‌گیرد. بنابراین، موازنه‌سازی نرم در برابر قدرت برتر در محور نظریه

پوشش راهبردی قرار نمی‌گیرد، بلکه سازوکاری برای پیاده‌سازی آن محسوب می‌شود. این اظهار نه به معنای حذف مباحث ژئوپلیتیک از تجزیه و تحلیل پوشش راهبردی، بلکه به معنای به خدمت گرفته شدن ظرفیت‌های ژئوپلیتیک در راستای حراست و ارتقای منافع اقتصادی است و اهمیت ژئواکونومی را به ذهن متبادر می‌سازد.

۲. کاهش نقش امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس

تسلط بر خاورمیانه و قلب آن یعنی منطقه خلیج فارس از دیرباز یکی از اصلی‌ترین اهداف قدرت‌های بزرگ و منشأ منازعات و جنگ‌های بسیار بوده است. پس از جنگ جهانی دوم، ابتدا بریتانیا و از دهه ۱۹۷۰ به بعد ایالات متحده رهبری امنیتی-نظامی خلیج فارس را برعهده داشته‌اند. اغلب راهبردهای نیم قرن گذشته بر محور موازنه قدرت منطقه‌ای و به عبارت بهتر موازنه دور از ساحل^۱ تدوین شده‌اند که ایالات متحده در آنها نقش موازنه‌گر را برعهده داشته است (Lilli, 2018: 1). انگیزه‌های سیاسی و امنیتی واشنگتن از حضور مستقیم و مداخله فعال در خلیج فارس از آن زمان تا کنون تغییر محسوسی نکرده است، اما رشد تصاعدی واردات نفت چین از سال ۱۹۹۳ تا به امروز (Shi and Cai, 2020: 10) و روند نزولی وابستگی دولت‌های غربی به منابع انرژی خلیج فارس (Mirzoev et al., 2020: 5-6) دو متغیری به شمار می‌آیند که از ظرفیت بالایی برای تأثیر بر ژئوپلیتیک انرژی و امنیت منطقه خلیج فارس برخوردار هستند. بی‌شک صورت‌بندی ژئواکونومی خلیج فارس به دنبال پدیده گذار انرژی به شکل اساسی در حال تغییر است، اما نیروهای ژئوراهبردی و ژئوپلیتیک در برابر این تغییرات به شدت مقاومت می‌کنند. برخلاف دگرگونی‌های ژئواکونومی، تغییرات ژئوپلیتیک همانند تغییر مسیر کشتی‌های بزرگ، ناگهانی نیستند. تثبیت این تغییرات معمولاً چندین دهه به طول می‌انجامد. تغییرات ژئوراهبردی نیز بیش از تحولات ژئواکونومی از تغییرات ژئوپلیتیک پیروی می‌کنند. بادهای تجارتی (تغییرات ژئواکونومی) به طور کلی سریع‌تر از بادهای سیاسی (تغییرات ژئوپلیتیک و ژئوراهبردی) حرکت می‌کنند. کشورهای نفت‌خیز خلیج فارس از ابتدای هزاره سوم میلادی تغییر جهت

۱۰۱



واکاوی جایگشت
نقش امنیتی ایالات
متحده با چین در
خلیج فارس

بادهای تجاری در بازار انرژی منطقه را با ظهور طبقات متوسط تشنه انرژی در آسیا به خوبی احساس کردند. اما این واقعیت به منزله تغییر بازیگران امنیتی منطقه نیست. چین در سال ۲۰۰۹ از ایالات متحده به عنوان بزرگترین واردکننده نفت از عربستان سعودی پیشی گرفت (Perteghella, 2020:2) و در ادامه نیز چهار عامل الف) روند فزاینده مصرف انرژی در کشورهای آسیایی، ب) رشد تدریجی تولید نفت و گاز شیل^۱ (حاصل از لایه‌های رسوبی) در آمریکای شمالی، ج) افزایش سهم تجارت گاز طبیعی مایع (الان‌جی)^۲ و د) تنوع کالاها در بازار انرژی و افزایش بهره‌وری انرژی در کشورهای توسعه‌یافته به عدم وابستگی واشنگتن به منابع انرژی خلیج فارس منجر شد. با این همه، ایالات متحده به رغم کاهش شدید وابستگی به نفت و گاز خلیج فارس حاضر به از دست دادن کنترل بر منابع و مسیرهای انتقال انرژی خلیج فارس نخواهد بود. واشنگتن همچنان به ثبات بازارهای جهانی انرژی علاقه دارد، زیرا قیمت جهانی نفت به شدت بر بازار داخلی این کشور تأثیر می‌گذارد و نظام سرمایه‌داری جهانی را از خود متأثر می‌سازد. بنابراین، دسترسی آسان و مقرون به صرفه بازارهای جهانی به منابع انرژی و آزادی ناوبری همچنان از اولویت‌های اصلی ایالات متحده در منطقه خلیج فارس محسوب می‌شوند (Wechsler, 2019: 19). در عین حال، اولویت‌های در حال گذار جهانی ایالات متحده را نیز باید در تحلیل‌های مربوط به امنیت خلیج فارس و آینده نقش واشنگتن در آنها لحاظ نمود.

ایالات متحده از حدود یک دهه پیش در حال بازنگری نقش و جایگاه خود در خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس بوده است و به نظر می‌رسد که در حال حاضر بیش از هر زمان دیگری آماده انجام تغییرات اساسی در این خصوص است. شاید هیچ گروهی از بازیگران به اندازه اعضای شورای همکاری خلیج فارس به این تغییر نقش احتمالی قریب‌الوقوع آگاه نباشند. شکاف بین آنچه که دولت‌های عرب خلیج فارس از ایالات متحده انتظار دارند و آنچه واشنگتن مایل به ارائه آن است در سال‌های گذشته افزایش یافته است. اعضای شورای همکاری خلیج فارس کاهش حضور نظامی مستقیم ایالات

1. Shale Oil and Gas
2. Liquefied Natural Gas (LNG)

متحده در منطقه را اجتناب‌ناپذیر می‌دانند (Hokayem, 2021: 1). اگر چه دامنه، اندازه و هدف واشنگتن از این انجام این تغییر هنوز مورد بحث است، اما دولت‌های عرب خلیج فارس در حال آماده سازی برای آن هستند. کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس با وجود درک این واقعیت به احتمال زیاد در برابر هرگونه تغییر عمده در الگوهای امنیتی مبتنی بر حضور مستقیم واشنگتن در منطقه مقاومت می‌کنند. رهبران کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس از یک سو حضور نظامی ایالات متحده را ضامن اصلی امنیت خلیج فارس می‌دانند و برای تداوم آن تلاش می‌کنند و از سوی دیگر به دنبال تقویت بنیان‌های نظامی و امنیتی خود در صورت ضرورت اقدام مستقل برای دفاع از امنیت خلیج فارس هستند (Ayad and Gadi, 2014: 52). اضطراب ناشی از خروج احتمالی ایالات متحده از منطقه، پادشاهی‌های و امیرنشین‌های خلیج فارس را طی سال‌های اخیر به خرید و انباشت هرچه بیشتر انواع تسلیحات و سیستم‌های دفاعی واداشته است تا در صورت ناکامی برای انصراف واشنگتن مبنی بر خروج از منطقه به آنها اعتماد به نفس بدهد. برای استراتژیست‌ها و برنامه‌ریزان دفاعی واشنگتن نیز بازسازمان‌دهی تشکیلات نظامی ایالات متحده در خلیج فارس و بازهمانگی آن با پایگاه‌ها و نیروهای نظامی این کشور در سایر نقاط جهان وظیفه ساده‌ای نیست. ردپای ارتش ایالات متحده در منطقه بسیار قابل توجه و جا افتاده است. کشورهای حوزه خلیج فارس همچنان شرکای اصلی امنیتی و هم‌پیمانان واشنگتن محسوب می‌شوند و کاخ سفید نمی‌تواند نسبت به نگرانی‌های امنیتی شورای همکاری خلیج فارس (هرچند که عمدتاً با اغراق همراه هستند) بی‌تفاوت بماند. بی‌تردید ایالات متحده نمی‌خواهد اعتماد و دوستی دولت‌های عرب خلیج فارس را از دست بدهد و بنابراین پیش از ترک منطقه باید به شرکای خود در خصوص تأمین امنیت آنها اطمینان بدهد. تشکیل یک سیستم امنیتی جایگزین در خلیج فارس که اهداف ایالات متحده را در عین کاهش مداخله این کشور فراهم سازد در مدت زمان کوتاه و پیش از حل و فصل مشکلات داخلی اعضای شورای همکاری خلیج فارس و نگرانی‌های امنیتی دو سوی شمال و جنوب خلیج فارس ممکن نیست، اما امکان تحقق آن در میان‌مدت وجود دارد. کما اینکه کاهش

حضور ایالات متحده در منطقه و خلع ید از این کشور در امور امنیتی منطقه جزو اهداف اصلی جمهوری اسلامی ایران نیز به شمار می‌آید.

با این توصیف، ایالات متحده برای خروج نظامی مستقیم از منطقه نیازمند ارزیابی دوباره موقعیت خود و هم‌زمان، اطمینان‌بخشی محتاطانه به شرکای خود در منطقه است. بنابراین با اینکه حضور نظامی مستقیم در خلیج فارس دیگر در رأس اولویت‌های ایالات متحده قرار ندارد، اما خروج این کشور از خلیج فارس پیش از تشکیل یک چارچوب امنیتی فراگیر با مشارکت تمامی کشورهای ساحلی خارج شامل ایران ممکن نیست. پیاده‌سازی هر گونه الگوی امنیتی فراگیر در خلیج فارس نیز مشروط به ارتقای مناسبات تهران-ریاض به سطحی از تفاهم و عدم مخاصمه است. احیای برجام و بازتفاهم ایران و غرب بر سر برنامه هسته‌ای ایران نیز یکی دیگر از پیش‌شرط‌های تحقق چنین الگویی است. با این تفاسیر، کاهش نقش امنیتی ایالات متحده در خلیج فارس در آینده نزدیک محتمل، اما منوط به توافق تهران-واشنگتن بر سر پرونده هسته‌ای و بهبود مناسبات تهران-ریاض است. تا آن زمان، الگوی امنیتی حاکم بر خلیج فارس با ویژگی در حال گذار شناخته می‌شود.

۳. حضور آمریکا در خلیج فارس از نگاه چین

رقابت راهبردی موجود بین ایالات متحده و چین که بعضاً از آن به عنوان جنگ سرد جدید یاد می‌شود با امکان گسترش و تعمیق بسیاری از خطوط گسل ژئوپلیتیک در مناسبات میان واشنگتن و پکن همراه است. یکی از این خطوط گسل خطرناک در خلیج فارس که نفت خیز و به لحاظ راهبردی حیاتی اما ناپایدار به‌شمار می‌آید، نهفته است. این گسل، خلیج فارس را به طور بالقوه به مناطق شمالی (شامل ایران) و جنوبی (شامل اعضای شورای همکاری خلیج فارس) تقسیم می‌کند. با اینکه راه نفوذ ایالات متحده به شمال خلیج فارس مسدود است، اما روابط سیاسی چین با کشورهای هر دو سوی این گسل تا کنون عمدتاً متوازن بوده است. با این حال، شکی نیست که منافع قوی ضد آمریکایی چین بر مناسبات پکن با دولت‌های ساحلی خلیج فارس تأثیر می‌گذارد (جهانگیری و وفایی، ۱۳۹۷: ۱۲۱). در هر صورت، باید در نظر داشت که رویکرد ضد

آمریکایی چین به معنای تخاصم آشکار و همیشگی پکن با واشنگتن نیست، بلکه دیدگاه کلی رهبران چین مبنی بر ضرورت تغییر حکمرانی جهانی و مشارکت همه قدرت‌های بزرگ از جمله چین در مدیریت جهانی را منعکس می‌سازد. علاوه بر این، رویکرد عملگرایانه چین در مواجهه با ایالات متحده دست‌کم تا به امروز مانع از بروز مناقشه‌ای جدی تا حد توسل به زور در مناسبات واشنگتن-پکن شده است (Hilpert and Wacker, 2020: 14). با این همه، هرگونه رقابت قدرت‌ها در خلیج فارس می‌تواند به قیمت بی‌ثباتی منطقه تمام شود. خطوط درگیری در خلیج فارس به وضوح برجسته‌تر از بسیاری از مناطق حساس جهان ترسیم شده است. در این میان تلاقی رقابت سنتی قومی، فرقه‌ای، فرهنگی و تاریخی بین اعراب و ایرانی با خط گسل جدیدی که عمدتاً میان ایالات متحده از یک سو و روسیه و چین از سوی دیگر در سال‌های اخیر ایجاد شده است به طور بالقوه خطرآفرین محسوب می‌شود. ائتلاف عربی به رهبری عربستان سعودی در مسیری که با هدف مهار تهران دنبال می‌کند به یک بازیگر بی‌ثبات‌کننده در منطقه تبدیل شده است که از سوی رژیم صهیونیستی، ایالات متحده و برخی دولت‌های اروپایی پشتیبانی می‌شود. در مقابل، توجه مسکو طی سال‌های گذشته به محور مقاومت متشکل از ایران، سوریه، حزب‌الله لبنان و برخی گروه‌های جهادی فلسطینی جلب شده و چین نیز از این توسعه منطقه‌ای دور نمانده است. در حقیقت، پکن با ایجاد یک اتحاد غیر رسمی همه‌جانبه با روسیه برای رسیدن به دو هدف اصلی در منطقه خلیج فارس با این کشور همکاری نزدیک داشته است. نخست، تأمین نیازهای اقتصادی چین از طریق تأمین نفت و گسترش روابط بازرگانی با تمام کشورهای منطقه و دوم ایجاد روابط راهبردی عمیق‌تر با بازیگران منطقه‌ای که دارای روابط خصمانه با ایالات متحده هستند (Saikal, 2020: 2). نکته حائز اهمیت اینکه چین به رغم ضدیت با ایالات متحده و برخلاف بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دارای روابط خصمانه با واشنگتن از اقدام‌های خصمانه و حتی تا حد زیادی از اظهارنظرهای خصمانه علیه ایالات متحده پرهیز دارد. رویکرد عمده این کشور را می‌توان در استفاده از ظرفیت‌های دولت‌های مخالف وضع موجود و خواهان تغییر حکمرانی جهانی و منطقه‌ای برای مهار قدرت واشنگتن خلاصه کرد.

رهبران چین هیچ‌گاه به طور مستقیم منافع ایالات متحده در خلیج فارس را به مخاطره نیانداخته‌اند و حضور این کشور را در این منطقه از جهان به چالش نکشیده‌اند. دلیل این امر باید در اتخاذ سیاست پوشش راهبردی از سوی چین در قبال تحولات خلیج فارس جستجو کرد. هدف ایالات متحده مبنی بر دسترسی آسان و مقرون به صرفه بازارهای جهانی به منابع انرژی خلیج فارس و آزادی ناوبری در این منطقه از جهان کاملاً با اولویت‌های چین همپوشانی دارد و این کشور تاکنون از معماری امنیتی منطقه‌ای ایالات متحده بیش از سایر کشورها بهره‌مند شده است.

با این همه، اگرچه اهداف ایالات متحده و چین در ثبات منطقه‌ای در خلیج فارس مشترک است، برداشت واشنگتن و پکن در خصوص چگونگی حصول اطمینان از ثبات در این منطقه با یکدیگر متفاوت است. در حالی که واشنگتن با تکیه بر متحدان خود در خلیج فارس (با محوریت عربستان سعودی) و رژیم صهیونیستی، ثبات در منطقه را از طریق تلاش برای ایجاد راهبرد متوازن‌سازی دریایی علیه ایران دنبال می‌کند، چین تعریف فراگیرتری از معماری نوین امنیتی در خلیج فارس ارائه می‌دهد که ایران و کشورهای عربی خلیج فارس (با محوریت عربستان سعودی) را ستون‌های اصلی ثبات منطقه در نظر می‌گیرد (Perteghella, 2020: 3). راهبرد چین در خلیج فارس بر تقویت روابط اقتصادی با همه بازیگران منطقه‌ای، صرف‌نظر از رقابت‌های موجود میان آنها و یا چگونگی تعامل آنها با ایالات متحده و دیگر قدرت‌های جهانی مبتنی است. رویکرد چین در قبال خلیج فارس عمدتاً به واسطه اشتیاق سیری‌ناپذیر این کشور به انرژی و توسعه بلندپروازانه ابتکار کمربند و راه هدایت می‌شود (Garlick and Havlova, 2020: 1). به همین جهت چین به لحاظ سیاسی تاکنون تمایلی به درگیر شدن در اختلافات منطقه‌ای از خود نشان نداده است. پرهیز چین از به چالش کشیدن حضور ایالات متحده در خلیج فارس به رغم ضدیت این حضور با دیدگاه‌های پکن مبنی بر تغییر حکمرانی جهانی و منطقه‌ای و شکست هیمنه ایالات متحده در منطقه و جهان نیز رویکرد مرحله‌ای راهبران چین و تمرکز بر اولویت توسعه پایه‌های اقتصادی این کشور است. در این راستا، چینی‌ها از هر اقدام و رفتاری که منافع اقتصادی این

کشور را به مخاطره اندازه تا حد ممکن خودداری کرده و در مقابل از هر فرصتی برای ترویج دیپلماسی اقتصادی پکن و توسل به ظرفیت‌های طرف‌های ثالث برای حفظ منافع و دارایی‌های اقتصادی خود در جهان و منطقه استفاده می‌کنند. با توجه به این وضعیت، فضای رقابت میان ایالات متحده و چین در خاورمیانه از نوع خصمانه و حذفی نیست. پکن هیچ طرحی برای جایگزینی با قدرت واشنگتن در خلیج فارس ندارد و بهترین شیوه تأمین منافع خود در این منطقه را پوشش راهبردی می‌داند. بسیاری از کشورهای منطقه از جمله عربستان سعودی، امارات عربی متحده و قطر روابط سیاسی و امنیتی نزدیکی با ایالات متحده دارند و برای حفظ ترتیبات امنیتی خود به استقرار نیروهای آمریکایی در منطقه وابسته هستند. با وجود افزایش روزافزون منافع و دارایی‌های چین در خلیج فارس، هزینه‌های دفاعی چین در سال ۲۰۲۰ کمتر از یک سوم هزینه‌های ایالات متحده بود (SIPRI, 2021: 2) و روشن است که چین نه مایل است و نه نمی‌تواند که به طور کامل جایگزین ایالات متحده در خلیج فارس شود. در عین حال، تمایل دولت‌های ساحلی خلیج فارس به کاهش وابستگی امنیتی به ایالات متحده و کشورهای غربی در امتداد تضعیف پیوندهای انرژی میان آنها به تقویت تدریجی اما مستمر روابط آنها با کشورهایی همچون چین و روسیه منجر شده است. در این میان، توسعه روابط سیاسی و امنیتی کشورهای ساحلی خلیج فارس با پکن به دلیل تلاقی با پیوندهای مستحکم انرژی میان آنها از چشم‌انداز واشنگتن بالقوه خطرناک است. همچنین احتمال دارد که اعراب خلیج فارس از روابط نزدیک خود با چین به عنوان اهرم فشاری برای متقاعدسازی ایالات متحده جهت ادامه حضور نظامی مستقیم در منطقه استفاده کنند. نگرانی‌های از این دست باعث شده است تا به رغم تصمیم راسخ سیاست‌مداران و استراتژیست‌های آمریکایی برای کاهش هزینه‌های مداخله در خلیج فارس، کاخ سفید و پنتاگون با پرسش‌های سختی در رابطه با چگونگی محدودسازی بلندپروازی‌های چین و سایر قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در شرایط خلاء ناشی از خروج احتمالی ایالات متحده از منطقه مواجه شوند. برای پکن نیز مشکل است که بتواند با توجه به ماهیت راهبردی پیوندهای زیرساختی و اقتصادی خود با کشورهای

خلیج فارس در مناقشه‌های منطقه‌ای بی‌طرف بماند. برای چین بسیار دشوار است که بتواند فعالیت‌های مالی و اقتصادی خود را در فضای به شدت متلاطم و رقابتی خلیج فارس بدون موضع‌گیری در خصوص درگیری‌های سیاسی و امنیتی منطقه‌ای پیش ببرد. حتی اگر مناسبات چین و کشورهای ساحلی خلیج فارس را در چارچوب طرح اقتصادی ابتکار کمربند و راه در نظر بگیریم، رهبران این کشور نمی‌توانند خود را برای همیشه از موضع‌گیری در قبال مناقشه‌های داخلی میان بازیگران منطقه‌ای یا قضاوت در خصوص نقش ایالات متحده به مثابه رکن محوری سیستم امنیتی منطقه‌ای در خلیج فارس کنار نگاه دارند. از این رو به نظر می‌رسد که موفقیت رویکرد پکن در توسل به پوشش راهبردی به وجود حداقلی از ثبات در خلیج فارس (دست‌کم به میزانی که اکنون وجود دارد) وابسته است. به عبارت بهتر، افزایش سطح تنش‌ها در خلیج فارس چه میان بازیگران منطقه‌ای به ویژه بین ایران و عربستان سعودی و چه میان بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای خاصه بین ایران و ایالات متحده به معنای برچیده شدن پوشش راهبردی چین در منطقه خواهد بود. به همین دلیل است که راهبرد چین در خصوص خلیج فارس بر سیاست حفظ وضع موجود و نه سیاست تجدیدنظرطلبی تکیه دارد.

۴. مناسبات راهبردی چین با کشورهای خلیج فارس

همان‌گونه که پیشتر نیز عنوان شد، راهبرد خلیج فارس چین بر پایه ایجاد روابط اقتصادی با همه کشورهای ساحلی صرف‌نظر از رقابت‌های موجود میان آنها و دیگر بازیگران فرامنطقه‌ای بنیان نهاده شده است. بدیهی است که این منطق اقتصادی چین نمی‌تواند مستقل از شرایط سیاسی و تنگناهای امنیتی حاکم بر منطقه کند. از این رو، پوشش راهبردی پکن در خلیج فارس ناگزیر به رعایت انعطاف‌پذیری و ارتقای ظرفیت‌های تاب‌آوری در شرایط بحرانی است (Tang and Low, 2020: 2). مانند آنچه به دنبال خروج ایالات متحده از برجام یا اقدام تروریستی این کشور در به شهادت رساندن حاج قاسم سلیمانی اتفاق افتاد و چین را به اتخاذ مواضع سیاسی و امنیتی فعال‌تری ناگزیر ساخت. در حقیقت از آنجاکه فضای امنیتی ناپایدار در خلیج فارس،

پیامدهای مخرب اقتصادی برای پکن به همراه دارد، پوشش راهبردی چین در خلیج فارس حکم می‌کند که رهبران این کشور نه تنها از تشدید تنش‌ها در این منطقه استقبال نکنند، بلکه تا حد ممکن در صدد جلوگیری از آنها برآیند (de Graaf, 2021: 32). این هدف اغلب بدون موضع‌گیری در قبال تحولات منطقه که بعضاً از آن به مثابه مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر یاد می‌شود، ممکن نیست. از این چشم‌انداز، پوشش راهبردی چین در خلیج فارس نمی‌تواند نسبت به تحولات و رویدادهای مهم خلیج فارس و رفتار کشورهای ساحلی و نیز بازیگران فرامنطقه‌ای ذی‌نفوذ بی‌تفاوت باشد. در عین حال، پوشش راهبردی چین حکم می‌کند که موضع‌گیری و اظهارنظر پکن در قبال رفتارهای کشورهای ساحلی به حداقل ممکن و در حد ضرورت محدود شود تا هدف «ایجاد روابط اقتصادی با همه کشورهای ساحلی» خدشه‌دار نشود. بنابراین، هنگامی که صحبت از مناسبات راهبردی چین با کشورهای منطقه می‌شود، نباید این مفهوم را با مناسبات راهبردی ایالات متحده با دولت‌های عرب خلیج فارس هم‌وزن تلقی کرد. نه راهبرد پوششی چین و نه هدف «ایجاد روابط اقتصادی با همه کشورهای ساحلی» به این کشور اجازه ایجاد روابط راهبردی به شیوه روابط راهبردی ایالات متحده با برخی از کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس را با هیچ‌یک از کشورهای منطقه نمی‌دهد. اساساً اتخاذ رویکرد پوشش راهبردی از سوی چین در خلیج فارس در تضاد با ایجاد روابط راهبردی این کشور با کشورهای منطقه است. بنابراین، منظور از روابط راهبردی چین با کشورهای خلیج فارس محدود به روابط راهبردی اقتصادی است که صفت راهبردی در اینجا بیشتر ناظر بر حجم مناسبات اقتصادی و زمان پیش‌بینی شده نسبتاً طولانی برای گسترش آن است. در حالی که به عنوان مثال روابط راهبردی واشنگتن-ریاض بیش از آنکه به حجم برهمکنش‌های مالی میان دو کشور اشاره داشته باشد به پیوندهای نزدیک (اما نه ضرورتاً موزون) نظامی-امنیتی و به طور مشخص و تحت شرایط خاص توسل به زور در حمایت از یکدیگر بازمی‌گردد. این در حالی است که چین هیچ‌گاه نه به طور ضمنی و نه حتی تلویحی (مانند روسیه) چنین تعهدی را در قبال هیچ‌کدام از کشورهای خلیج فارس ابراز نکرده است.

علاوه بر تفاوت ماهوی روابط راهبردی چین با کشورهای منطقه با روابط راهبردی ایالات متحده با برخی از این کشورها، عنصر توازن نسبی نیز در مفهوم روابط راهبردی چین با کشورهای منطقه از برجستگی خاصی برخوردار است. این در حالی است که مناسبات راهبردی ایالات متحده با کشورهای منطقه کاملاً برخلاف این ویژگی بنا گردیده است. عنصر توازن نسبی در روابط چین با کشورهای خلیج فارس را می‌توان با مقایسه روابط پکن با شمال و جنوب خلیج فارس احراز نمود. اهمیت این مؤلفه زمانی آشکارتر می‌شود که تداوم و حتی ارتقای مناسبات چین با ایران به دنبال تحریم‌های متعاقب خروج ایالات متحده از برجام را مورد توجه قرار دهیم (قربانی، ۱۳۹۹: ۱۴۰). در حقیقت، پکن در راستای عمل به هدف خود مبنی بر ایجاد روابط اقتصادی با همه کشورهای خلیج فارس به نوعی توازن میان رعایت تحریم‌های ایالات متحده علیه جمهوری اسلامی ایران و حفظ و ارتقای روابط خود با تهران روی آورده است. از زمان انقضای معافیت‌های ایالات متحده برای واردات نفت ایران از سوی چین در ماه مه ۲۰۱۹، این کشور واردات نفت ایران را به مقداری کم اما ثابت ادامه داده است. بر پایه اطلاعات مؤسسه‌های معتبر جهانی، چین در ژوئن ۲۰۱۹ در حدود ۱۸۶ هزار بشکه نفت در روز از ایران وارد می‌کرد و این روند تا سال ۲۰۲۰ با کمی فراز و نشیب ادامه داشته است (IntelliNews, 2019: ۱). در حال حاضر نیز چین با مسیری که از تابستان ۲۰۱۹ برای دور زدن تحریم‌های واشنگتن علیه تهران آغاز نموده بود، سازگار شده است. به نظر می‌رسد که فراتر از دلایل احتمالی فنی مربوط به کیفیت نفت خام ایران، واردات این میزان اندک نفت ایران از سوی چین را باید به عنوان بخشی از تلاش‌های این کشور برای جلب رضایت ایران و نیز جلوگیری از بروز یک درگیری گسترده در خلیج فارس تلقی نمود (Gurol and Scita, 2020: 2). امضای سند برنامه همکاری جامع ایران و چین در مارس ۲۰۲۱ نیز به‌رغم اینکه شامل هیچ‌گونه قرارداد یا تعهد متقابلی نبود از عزم جدی پکن و تهران برای ارتقای عملی روابط دو کشور در سطح مشارکت جامع راهبردی و فراهم کردن بستر توسعه همه‌جانبه همکاری‌های دو کشور خبر می‌دهد و نشان از تعهد قاطع پکن برای ارتقای مناسبات با کشوری دارد که منفور ایالات متحده

است. بی‌شک ظرفیت‌ها و توانایی‌های ایران نقش مؤثری در جذب چین به سوی تهران ایفا کرده است. ایران نزد چین به عنوان کشوری با مساحت و جمعیت زیاد، یک بازیگر قدرتمند سیاسی مستقل و راهبردی در قلب خاورمیانه واقع در بین تنگه هرمز و دریای خزر شناخته می‌شود. به لحاظ نظر جغرافیایی نیز ایران حلقه‌ای کلیدی در پیاده‌سازی ابتکار کمربند و راه چین و پیوند میان آسیای مرکزی و آسیای غربی به شمار می‌آید (تویسرکانی، ۱۳۹۸: ۸). از همه مهمتر اینکه، ایران برای چین همچون سدی در مقابل نفوذ تمام‌عیار ایالات متحده به خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس محسوب می‌شود. هرچند رهبران چین هیچ‌گاه بر آن نبوده‌اند تا میان تهران و واشنگتن یکی را انتخاب کنند. در مقابل با اینکه فهم نخبگان و سیاست‌مداران ایرانی از چین یکدست نیست، اما تهران به طور کلی چین را به مثابه نیروی متعادل‌کننده نفوذ ایالات متحده و عربستان سعودی در خلیج فارس فهم می‌کند (Garver, 2018: 123). این برداشت طی سال‌های گذشته به رغم وجود برخی تناقض‌ها (همچون عدم توی برخی قطعنامه‌های تحریمی علیه ایران) در مجموع در عمل تقویت شده است. چین بارها ایالات متحده را مسئول اصلی افزایش تنش‌ها در خلیج فارس معرفی کرده و ماجراجویی‌های نظامی واشنگتن در این منطقه را محکوم نموده است. در عین حال، چین به رغم عدم اشاره مستقیم به نام ایران در جریان حمله‌های پراکنده تایلستان ۲۰۱۹ علیه چند کشتی تجاری و نفتکش متعلق به اتباع عربی و غربی در خلیج فارس بر ضرورت حفظ امنیت کشتی‌رانی در این آبراه حیاتی تأکید نمود و آشکارا اظهار داشت که پکن ادامه این گونه رفتارها را از سوی هیچ بازیگری تحمل نخواهد کرد. پکن در عین حال خاطر نشان ساخته بود که این حوادث نباید به بهانه‌ای برای تشدید تنش‌ها و راه‌اندازی جنگ در منطقه تبدیل شود (Reuters, 2019: 1). نگرانی عمده مقام‌های چین را در حقیقت همین اظهار پایانی تشکیل می‌داد، زیرا بیشترین منافع چین در خلیج فارس در سایه پرهیز از افزایش تنش‌ها و حفظ وضع موجود در منطقه تأمین می‌شود.

چین قصد دارد تا با سرپیچی جزئی از تحریم‌های نفتی واشنگتن علیه تهران و حمایت از جمهوری اسلامی ایران، مانع از سوق یافتن تهران به سمت اقدام‌های مغایر با

امنیت دریانوردی در خلیج فارس شود. در عین حال، پکن این هدف را به گونه‌ای دنبال می‌کند که دلخوری عربستان سعودی، رقیب دیرینه منطقه‌ای ایران را به دنبال نداشته باشد. ترویج پیوندهای اقتصادی و انرژی میان ریاض و پکن باعث شده است تا عربستان سعودی نیز نافرمانی محدود چین در برابر تحریم‌های ناشنگتن علیه تهران و زبان حمایتی این کشور در برابر تهران را بپذیرد. از نظر ریاض، پکن به عنوان یک شریک بازرگانی قابل اعتماد و یک بازار راهبردی برای صادرات نفت عربستان سعودی شناخته می‌شود که در عین حال می‌تواند سرمایه‌گذاری زیادی در تأسیسات و زیرساخت‌های نفتی این کشور فراهم کند. عربستان سعودی همچنین "گزینه چینی" را به عنوان بخشی مهم از راهبرد متنوع‌سازی شرکای خود با هدف کاهش نفوذ ایالات متحده در این کشور دنبال می‌کند. در حالی که نهادها و مقام‌های آمریکایی هر از گاهی تعهدهای حقوق بشری و بشردوستانه ریاض را گوشزد می‌کنند، عربستان سعودی از سیاست عدم مداخله چین در امور داخلی خود قدردانی می‌کند و تمرکز پکن بر منافع اقتصادی و تجاری مشترک را ارج می‌نهد (MacGillivray, 2019: 14). در مقابل، چین نیز عربستان سعودی را به مثابه بزرگترین اقتصاد جهان عرب و یک تأمین‌کننده قابل اعتماد با حجم زیادی نفت و گاز می‌شناسد که برخلاف ایران از موقعیتی پایدار و به دور از انزوا و تحریم‌های بین‌المللی برخوردار است. همچنین، عربستان سعودی نزد پکن به عنوان یک شریک سیاسی قابل اعتماد محسوب می‌شود که اکنون از سیاست چین واحد^۲ حمایت می‌کند. چین همچنین به دلیل رهبری مذهبی عربستان سعودی بر بخشی از جهان عرب، لزوم برخورداری از حمایت سیاسی عربستان در قبال اقدام علیه جمعیت مسلمان سین‌کیانگ را مهم ارزیابی می‌کند. روابط سیاسی و دیپلماتیک جمهوری خلق چین و عربستان سعودی پس از ۱۱ سپتامبر، هنگامی که هر دو کشور به ائتلاف آمریکایی علیه تروریسم پیوستند و نیز پس از بهار عربی که چین و عربستان سعودی هر دو با آن مخالفت کردند، شدت گرفت (Fulton, 2019: 141). سطح مناسبات چین با سایر دولت‌های عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس نیز طی سال‌های گذشته هم‌راستا با روابط

1. Chinese Alternative

2. One China

چین و عربستان سعودی رو به افزایش بوده است. چین پس از برقراری مشارکت جامع راهبردی با عربستان سعودی در سال ۲۰۱۶ این برنامه را در سال ۲۰۱۸ با امارات عربی متحده به اجرا گذاشت. مجموع حجم سرمایه‌گذاری پکن در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس طی سال‌های ۲۰۰۸ الی ۲۰۱۹ بالغ بر ۸۳ میلیارد دلار برآورد می‌شود که ۶۲ میلیارد دلار آن سهم عربستان سعودی و امارات عربی متحده بوده است. با توجه به اشتباه‌های سیری ناپذیر چین به نفت، عمده سرمایه‌گذاری‌های چین به بخش انرژی عربستان سعودی و امارات عربی متحده اختصاص داشته است (Singh, 2020). با همه توصیف‌های بالا در خصوص روابط رو به رشد چین با همه کشورهای ساحلی خلیج فارس، چین تاکنون مایل به تحمل هزینه‌های حضور نظامی در این منطقه نبوده است. چین از مدت‌ها پیش، حضور نظامی و دارایی‌های دریایی خود را با احتیاط در خارج از مرزهای این کشور گسترانده، اما حضور نظامی این کشور در خلیج فارس به طور عمده به انجام گشت‌های دریایی غیر منظم و برگزاری مانورهای مشترک با برخی کشورهای منطقه و خارج از منطقه محدود مانده است. به طریق اولی، مناسبات پکن با هیچ کدام از کشورهای ساحلی خلیج فارس نیز به سطح قابل توجهی از همکاری‌های نظامی و امنیتی ارتقا نیافته است. از این رو، مناسبات راهبردی چین با کشورهای خلیج فارس را باید به مناسبات راهبردی در بخش‌های اقتصادی، مالی و انرژی تعبیر نمود.

نتیجه‌گیری

برداشت‌ها در خصوص تمایل ایالات متحده به خروج از خاورمیانه که از سوی برخی شواهد و استدلال‌ها نیز پشتیبانی می‌شود این پرسش را مطرح می‌سازد که آیا قرار است این خلاء قدرت احتمالی از سوی قدرت‌های نوظهوری همچون چین و روسیه پر شود؟ تمرکز این مقاله بر ارزیابی تمایل و توانایی چین برای بر عهده گرفتن این مسئولیت بوده است. در گام نخست، یافته‌های مقاله حاضر نشان داد که چشم‌انداز واقعی خروج واشنگتن از منطقه به رغم روایت‌های موجود و تمایل اصولی واشنگتن برای تحقق آن

دست‌کم در آینده نزدیک چندان روشن نیست. این ابهام به ویژه در خصوص شبه جزیره عربستان و منطقه خلیج فارس، جایی که حضور ایالات متحده طی دهه‌های گذشته به طور پیوسته رو به رشد بوده، جلوه بیشتری دارد. واشنگتن همچنان منافع زیادی را در قبال اطمینان از آزادی ناوبری در خلیج فارس و تضمین دسترسی آزاد و مقرون به صرفه به منابع انرژی این منطقه غنی از نفت و گاز طبیعی احساس می‌کند. حتی اگر ایالات متحده سرانجام از منطقه خارج شود، چین برای اینکه به عنوان یک نیروی نظامی و امنیتی نافذ جایگزین ایالات متحده شود، ناگزیر به افزایش توانایی‌ها و تقبل هزینه‌های درگیری در مسایل راهبردی و ژئوپلیتیک منطقه‌ای است که در چرخه بی‌ثباتی و نا امنی گرفتار شده است. این در حالی است که به نظر می‌رسد پکن دست‌کم تا آینده نزدیک نه توانایی حضور نظامی مستقیم در منطقه و حل و فصل مناقشه‌های دیرپا میان بازیگران منطقه‌ای را دارد و نه اراده سیاسی لازم را برای پذیرش این مسئولیت به دست خواهد آورد. در عوض، برپایه یافته‌های مقاله حاضر، منافع چین در خلیج فارس این کشور را به سمت اتخاذ سیاست مصون‌سازی راهبردی سوق داده است. این سیاست از یک سو شامل تلاش پکن برای گسترش مناسبات خود با تمرکز به بخش‌های اقتصادی، مالی، بازرگانی و انرژی با همه کشورهای ساحلی خلیج فارس به ویژه جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی، به مثابه دو قدرت اصلی منطقه، بدون درگیر شدن در رقابت‌های میان آنها می‌شود و از سوی دیگر بر پرهیز از مواجهه غیر ضروری با ایالات متحده تأکید دارد. این سیاست به پکن اجازه می‌دهد تا بدون پرداخت هزینه‌های مداخله در خلیج فارس از ظرفیت حضور واشنگتن در منطقه برای حفاظت از سرمایه‌ها، منافع و دارایی‌های خود در خلیج فارس استفاده کند. چین بر پایه این سیاست، نقش ایالات متحده را به مثابه تأمین‌کننده امنیت منطقه تصدیق نمی‌کند، اما در عین حال ضرورتی نیز برای برهم زدن وضع موجود نمی‌بیند، زیرا حضور ایالات متحده در منطقه در راستای اولویت‌های این کشور و برآورده‌کننده آنها نیز هست.

همچنین می‌توان ادعا کرد که چین با ارتقای منافع اقتصادی خود در منطقه و تلاش برای نفوذ بیشتر در ایران و عربستان با توسل به راهبرد مصون‌سازی، به تدریج و به طور

پیوسته در مسیر برانداختن هژمونی منطقه‌ای ایالات متحده گام برمی‌دارد. با این همه، این احتمال را نمی‌توان تا تجسم یک بازی با حاصل جمع صفر میان واشنگتن و پکن بر سر تسلط بر خلیج فارس امتداد داد. با توجه به تسلط ارتش ایالات متحده بر منطقه و چالش‌های لجستیکی و جغرافیایی حضور چین در این منطقه از جهان، طرح چنین ایده‌ای در ذهن مقام‌های چینی دور از انتظار است. به ویژه اینکه وضع موجود در منطقه بیش از همه به نفع چین است. با این حال، طرح‌های بلندمدت پکن در منطقه از جمله ابتکار کمربند و راه و نیز نوسانات و تحولات جهانی و منطقه‌ای منطقه ای ممکن است این محاسبات را در طولانی‌مدت تغییر دهند و توانایی و اراده لازم را برای جایگزینی چین با قدرت آمریکا در خلیج فارس فراهم آورند.

منابع

- تویسرکانی، مجتبی. (۱۳۹۸). «راه ادویه جدید: رقیب منطقه‌ای راه ابریشم جدید»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۵(۱۰۵): صص ۳۸-۱.
- جهانگیری، محمدرضا و وفایی سعیدی، خسرو. (۱۳۹۷). «مثلث روسیه-هند-چین (ریک) و امکان ایجاد شبکه نوظهور همکاری»، *فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، ۲۴(۱۰۱): صص ۱۴۸-۱۱۷.
- صادقی، سیدشمس‌الدین و لطفی، کامران. (۱۳۹۴). «تحلیل ماهیت همکاری در روابط جمهوری اسلامی ایران و چین (1368-1394)»، *فصلنامه روابط خارجی*، ۷(۲): صص ۷۰-۳۷.
- قربانی، مژگان. (۱۳۹۹). «جنگ تجاری آمریکا و چین: علل و پیامدهای آن»، *مطالعات راهبردی سیاستگذاری عمومی*، ۱۰(۳۵): صص ۱۵۴-۱۳۴.
- Ayad, R. and Gadi, S. (2014). "EU-GCC Trade and Investment Relations: What Prospect of an FTA between the Two Regions?", In S. Colombo (Ed.), *Bridging the Gulf: EU - GCC Relations at a Crossroads* (pp. 47-88), Roma: Edizioni Nuova Cultura.
- de Graaf, T. V. (2021). "The Next Prize: Geopolitical Stakes in the Clean Hydrogen Race", *The Geopolitics of Energy: Out with the Old, in with the New?*, No. 126, pp. 30-34.

- Fulton, J. (2019). *China's Relations with the Gulf Monarchies*, Abingdon and New York: Routledge.
- Garlick, J. and Havlova, R. (2020). "China's "Belt and Road" Economic Diplomacy in the Persian Gulf: Strategic Hedging amidst Saudi-Iranian Regional Rivalry", *Journal of Current Chinese Affairs*, Online: 1-24, DOI: 10.1177/1868102619898706.
- Garver, J. W. (2018). "China and the Nuclear Negotiations; Beijing's Mediation Efforts", In J. R. Anderson (Ed.), *The Red Star and the Crescent: China and the Middle East* (pp. 123-148), New York: Oxford University Press.
- Gurrol, J. and Scita, J. (2020). "China's Persian Gulf Strategy: Keep Tehran and Riyadh Content", *The Atlantic Council*, 24 January, Available at: <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/menasource/chinas-persian-gulf-strategy-keep-tehran-and-riyadh-content>, Accessed on: 10 May 2021.
- Hilpert, H. G. and Wacker, G. (2020). "Chinese Narratives about the United States", In B. Lippert and V. Perthes (Eds.), *Strategic Rivalry between United States and China; Causes, Trajectories, and Implications for Europe* (pp. 12-15), Berlin: Stiftung Wissenschaft und Politik.
- Hokayem, E. (2021). "Reassuring Gulf Partners While Recalibrating U.S. Security Policy", *Carnegie Endowment for International Peace*, 18 May, Available at: <https://www.ispionline.it/it/publicazione/china-security-force-persian-gulf-25358>, Accessed on: 28 May 2021.
- IntelliNews (2019). "Iran's Oil Export Claims Not Without Foundation", 2 December, Available at: <https://www.intellinews.com/iran-s-oil-export-claims-not-without-foundation-says-tankertrackers-com-172638/?source=iran>, Accessed on: 18 May 2021.
- Kizekova, A. (2017). "Multitrack Diplomatic Approaches to Border and Territorial Disputes in Southeast Asia and Soft Balancing", In A. Gerstl and M. Strasakova, M. (Eds.), *Unresolved Border, Land and Maritime Disputes in Southeast Asia: Bi- and Multilateral Conflict Resolution Approaches and ASEAN's Centrality* (pp. 143-167), Leiden and Boston: Brill.
- Kuik, C. C. (2016). "How do Weaker States Hedge? Unpacking ASEAN States' Alignment Behavior towards China", *Journal of Contemporary China*, 25(100): 500-514, DOI: 10.1080/10670564.2015.1132714.

- Layne, C. (2006). "The Unipolar Illusion Revisited: The Coming End of the United States Unipolar Moment", *International Security*, 31(2): 7-41, DOI: 10.1162/isec.2006.31.2.7.
- Lilli, E. (2018). "Debating US Military Strategy in the Persian Gulf: What is the Way Forward?", *The Revista Brasileira de Política Internacional*, 61(1): 1-18, DOI: 10.1590/0034-7329201800102.
- MacGillivray, I. (2019). "Maturing Sino-Saudi Strategic Relations and Changing Dynamics in the Gulf", *Global Change, Peace and Security*, 31(1): 61-80, DOI: 10.1080/14781158.2018.1475350.
- Mirzoev, T., Zhu, L., Yang, Y., Pescatori, A., Matsumoto, A. and Callen, T. (2020). *The Future of Oil and Fiscal Sustainability in the GCC Region*, Washington, DC: International Monetary Fund.
- Perteghella, A. (2020). "Is China a Security Force for the Persian Gulf?", *ISPI (Istituto per gli Studi di Politica Internazionale)*, 10 March, Available at: <https://www.ispionline.it/it/publicazione/china-security-force-persian-gulf-25358>, Accessed on: 1 May 2021.
- Reuters (2019). "China Says Nobody Wants War after Tanker Attacks in Gulf of Oman", 14 June, Available at: <https://www.reuters.com/article/us-mideast-attacks-china-idUSKCN1TF0Q4>, Accessed on: 11 May 2021.
- Saikal, A. (2010). "Persian Gulf Fault Line Could Be a New Front in US-China Competition", *The Australian Strategic Policy Institute Blog*, 20 June, Available at: <https://www.aspistrategist.org.au/persian-gulf-fault-line-could-be-a-new-front-in-us-china-competition>, Accessed on: 14 May 2021.
- Salman, M. and Geeraerts, G. (2015). "Strategic Hedging and China's Economic Policy in the Middle East", *China Report*, 51(2): 102-120, DOI: 10.1177/0009445515570440.
- Shi, B. and Cai, T. (2020). "Has China's Oil Investment in Belt and Road Initiative Countries Helped Its Oil Import?", *Energies*, 13(12): 1-13, DOI: 10.3390/en13123176.
- Singh, M. (2020). "China's Great Game in the Gulf: Implications on India", *CLAWS Journal*, 13(2): 97-111.
- Tang, L. C. and Low, J. M. (2020), "Strategic Intent of OBOR: Enhancing Energy Supply Resilience", *Journal of Shipping and Trade*, 5(3): 1-25, DOI: 10.1186/s41072-020-0058-1.
- Tessman, B. F. (2012). "System Structure and State Strategy: Adding Hedging to the Menu", *Security Studies*, 21(2): 192-231, DOI: 10.1080/09636412.2012.679203.

- Vennet, V. N. and Salman, M. (2018). "Strategic Hedging and Changes in Geopolitical Capabilities for Second-Tier States", Chinese Political Science Review, DOI: 10.1007/s41111-018-0111-5.
- Wechsler, W. F. (2019). "US Withdrawal from the Middle East: Perceptions and Reality", In K. Mezran and A. Varvelli (Eds.), The MENA Region: A Great Power Competition (pp. 13-38), Milano: LediPublishing.

